

کتابخانه

عاشقانه



دیوانه در مهتاب

نویسنده: حمید رضا نجفی

مجموعه داستان
«دیوانه در مهتاب»
نوشته حمید رضا
نجفی که از سوی
نشر چشمه منتشر
شده، شامل سه
داستان «هیچ»،
«مادر» و «فیل



شمالی» است. نجفی، در هر سه داستان به مضمون زن پرداخته است. در داستان اول، زن در مقام معشوق، در داستان دوم در مقام همسر و مادر و در داستان سوم، در مقام یک خواهر قرار دارد. یعنی چهار وضعیتی که یک زن می‌تواند در مقابل یک مرد داشته باشد. در هر چهار وضعیت هم زن‌ها قربانی هستند.

حمیدرضا نجفی متولد ۶ آذر ۱۳۴۳ تهران است. اولین زمان او، «کوچه صمصام» نام داشت که از سوی کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان منتشر شد. نخستین مجموعه داستانش با عنوان «باغ‌های شنی» علاوه بر نامزدی جایزه نویسندگان و منتقدان مطبوعات، به عنوان بهترین مجموعه داستان جایز هوشنگ گلشیری انتخاب شد. این مجموعه داستان به عقیده منتقدان یکی از جدی‌ترین آثار ادبی سال‌های اخیر است.

کبریت خیس (مجموعه شعر)

شاعر: عباس صفاری



«کبریت خیس» چهارمین مجموعه شعر «عباس صفاری» است که در فاصله سال‌های ۸۱ تا ۸۳ سروده شده است. چاپ اول این کتاب در سال ۸۴ از سوی انتشارات مروارید به بازار آمد و با استقبال دوستداران

شعر و ادب و منتقدین روبرو شد. این مجموعه که اکنون به چاپ سوم نیز رسیده، در سال ۱۳۸۵ جایزه شعر کارنامه را از آن خود نمود. عباس صفاری، شاعر، مترجم و محقق، متولد ۱۳۳۰ است. در سال ۱۹۷۶ به لندن رفت و پس از دو سال به آمریکا نقل مکان کرد و در رشته گرافیک و تبلیغات به تحصیل پرداخت و پس از آن تحصیلاتش را در رشته هنرهای تجسمی در دانشگاه ایالتی لانگ‌بیچ ادامه داد. از این شاعر تاکنون مجموعه شعرهای «در ملتقای دست و سیب»، «تاریک روشنای حضور»، «دوربین قدیمی و شعرهای دیگر» (برنده کارنامه)، «کبریت خیس» (برنده جایزه کارنامه)، «کلاغانه» (آنتالوژی کلاغ در شعر، داستان و اسطوره‌های باستانی)، شعر بلند «حکایت ما»، «خنده در برف» و چندین ترجمه مانند «ماه و تنهایی عاشقان»، «مودیلیانی به روایت آخمتووا»، «عاشقانه‌های مصر باستان» منتشر شده است.

صفاری اکثر آثارش را در خارج از ایران منتشر کرده است. یدالله رویایی شاعر معاصر به درستی درباره عباس صفاری اینگونه نوشته است:
«شاعران خوب کم‌اند. صفاری را دوست دارم از همین گروه بدانم، با (ترین) یا بی (ترین) خودش می‌داند. همین که متعلق به گروه (کم‌ها) باشیم حرف کمی نیست.»

In The Station Of Metro

لازم نیست دنیا دیده باشد
همین که تو را خوب ببیند
دنیا بی را دیده است.

از میلیون‌ها سنگ هم‌رنگ
که در بستر رودخانه بر هم می‌غلند
فقط سنگی که نگاه ما بر آن می‌افتد زیبا می‌شود.

تلفن را بردار
شماره‌اش را بگیر
و ماموریت کشف خود را
در شلوغ‌ترین ایستگاه شهر
به او واگذار کن.

از هزاران زنی که فردا
پیاده می‌شوند از قطار
یکی زیبا

و مابقی مسافرنند.